

گزیده‌ی شوی معنوی مولوی

با مقدمه، تصحیح، توضیح و گزینش

کاظم محمدی

www.ketab.ir



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شناسه: محمدی، کاظم، ۱۳۴۰ -

عنوان قرازه‌ادی: مثنوی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: گزیده‌ی مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی / با مقدمه

تصحیح، توضیح و گزینش کاظم محمدی.

مشخصات نشر: کرج: نجم کبری، ۱۳۸۶

مشخصات ظاهری: ۴۴۶ ص.

فروست: مولوی‌شناسی و مثنوی‌پژوهی؛ ۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۰۱-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی:

Kazem Mohammadi. Selectio of mathnavi.

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۷ق.

شناسه افزوده: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ق. مثنوی. برگزیده

رده‌بندی کنگره: PIR۵۲۹۹/۱۱ ۱۳۸۶

رده‌بندی دیوبی: ۸۱۶/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۷۰۶۶۲



نام کتاب: گزیده‌ی مشنوی معنوی مولوی

نویسنده: کاظم محمدی

انتشارات: نجم کبری

چاپ و صحافی: ناژو

تیراژ: ۲۰۰

چاپ اول: ۱۳۸۶

نوبت چاپ: چهارم ۱۴۰۲

قیمت: ۲۱۰.۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۰۱-۰

ناشر برتر البرز در سال ۱۳۹۴ و ناشر برتر زنان در نهمین همایش بانوان ناشر در سال ۱۳۹۶

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه
۲۳	نی نامه
۲۵	مناجات
۲۷	غرض از سمیع و بصیر گفتن خدا
۲۹	قدرت حق
۳۱	سایه ی یزدان
۳۲	حق و دل
۳۴	باغ دل
۳۵	صیقل دل
۳۷	آینه ی دل
۳۹	قطب
۴۱	پیر
۴۳	پیر خرد
۴۵	پیر راه دان
۴۷	نور مردان خدا
۵۰	کشتی نوح

۵۲	دم ابدال
۵۲	شیخ کامل
۵۴	مرد حق
۵۶	امام علی (ع)
۷۰	جبرئیل و محمد (ص)
۷۷	روح القدس و مریم
۸۳	طبیان الهی (۱)
۸۴	طبیان الهی (۲)
۸۷	حسام الدین
۸۹	دید اولیا
۹۱	نماز راستین
۹۵	سبحانی بایزید
۹۸	اسم اعظم
۱۰۰	کعبه‌ی طواف
۱۰۲	ظاهر و باطن قرآن
۱۰۴	عمارت و ویرانی
۱۰۶	گنج نهانی
۱۰۸	فنا و بقای درویش
۱۰۹	پرسش از کشیش
۱۱۳	مسلمان و ترسا و جهود
۱۲۰	بانگ دهل
۱۲۱	مرگ
۱۲۲	رستاخیز
۱۲۷	گوش هوش
۱۲۹	سخن گش و سخن گش

۱۳۲	تقلید و تحقیق (۱)
۱۳۷	تقلید و تحقیق (۲)
۱۳۹	وهم و خیال
۱۴۱	نفس و شیطان
۱۴۳	نفس اماره (۱)
۱۴۹	نفس اماره (۲)
۱۵۲	نفس اماره و پیرِ حق
۱۵۴	دشمن درون
۱۵۴	مشورت با دشمن
۱۵۶	صاحب نفس و صاحب نفس
۱۵۷	مؤمن و منافق
۱۵۰	کوه قاف
۱۵۹	عشق صورتی
۱۶۰	ناز عشق
۱۶۰	عشق مشهور هستی
۱۶۱	پَرِ عشق
۱۶۲	عشق به خدا
۱۶۴	عشق و سرگشتگی
۱۶۴	عشق و صف خدا
۱۶۵	عشق و توحید
۱۶۶	عشق پاینده
۱۶۸	عشق بی زبان
۱۶۹	عاشق خام (۱)
۱۷۲	عاشق خام (۲)
۱۷۳	مُردن عاشقان

۱۷۴	عشق و من
۱۷۶	مجنون و سگ کوی لیلی
۱۷۸	ذوالنون مصری
۱۸۳	قیاس
۱۸۵	ابلیس و قیاس
۱۸۸	عیسا و احمق
۱۸۹	من
۱۹۱	عقل کل
۱۹۱	عقل عقل
۱۹۳	عقل اول
۱۹۵	اختلاف عقول
۱۹۵	اسباب و عقل
۱۹۷	عقل و نفس (۱)
۱۹۹	عقل و نفس (۲)
۲۰۱	عقل و نفس (۳)
۲۰۱	عقل و وهم
۲۰۵	وهم
۲۱۰	سلیمان و باد و تاج
۲۱۲	آکل و مأکول (۱)
۲۱۵	آکل و مأکول (۲)
۲۱۷	شهوت
۲۱۸	فال خوب و بد
۲۲۰	عدل و ظلم
۲۲۵	اختیار (۱)
۲۲۷	اختیار (۲)

۲۲۹	جبر و اختیار
۲۳۰	صوفی
۲۳۰	حسن (۱)
۲۳۲	حسن دنیا، حسن آخرت
۲۳۴	حسن (۲)
۲۳۵	ستون خانه
۲۳۵	حواس اولیا
۲۳۹	فیل در تاریکی
۲۴۰	سنگ سخن گو
۲۴۱	فلسفی
۲۴۲	نحو و نحو
۲۴۳	بو و معرفت
۲۴۹	مُشک و پُشک
۲۵۲	مُردن و بُردن
۲۵۵	جسم خاکی آدم
۲۶۶	ادب
۲۶۸	حزم
۲۶۹	توبه‌ی نصوح
۲۷۵	آب
۲۷۸	سماع آب
۲۷۹	امتحان کردن خدا
۲۸۱	لقمان
۲۸۵	عالم اکبر و اصغر
۲۸۶	دنیا
۲۸۸	دنیای تنگ و وسیع

۲۸۹	دنیا و آخرت (۱)
۲۹۰	دنیا و آخرت (۲)
۲۹۳	اشتراک لفظی
۲۹۴	دعوی انگور
۲۹۶	علم و فن
۲۹۸	علم و هنر آدمی
۲۹۸	علم تقلیدی
۳۰۰	علم تحقیقی و تقلیدی
۳۰۱	علم اهل تن
۳۰۲	دانش و عقل ناقص
۳۰۴	کر و بیمار
۳۰۶	کبودی زدن
۳۰۸	سلیمان و پشه
۳۱۱	دعا و اجابت
۳۱۴	قضای الهی
۳۱۶	احمق و عاقل
۳۱۷	لقمه‌ی حلال و حرام
۳۱۹	جایگاه حق
۳۲۰	حدوث و قدم عالم
۳۲۳	رستاخیز
۳۲۸	آشکاری نهانی‌ها
۳۳۰	دوزخ
۳۳۱	جذب عناصر
۳۳۲	صید و صیاد
۳۳۴	انسان، فرشته، حیوان

۳۳۶	آب کم جو
۳۳۶	طاعن مثنوی
۳۳۷	شهر عشق
۳۳۸	شاعر و عاشورا
۳۳۹	مشورت با دانا
۳۴۳	صعب‌ترین چیزها
۳۴۴	در جست‌وجوی آدم
۳۴۶	خارِبُن و خارِکَن
۳۵۵	کرامات مغربی
۳۵۶	گل خوار و عطار
۳۵۸	به شکار رفتن گرگ و روباه و شیر
۳۶۳	بلقیس و سلیمان
۳۶۶	گنج پنهان
۳۷۹	حکایت شیخ ابوالحسن خرقانی و مرید
۳۸۶	داستان حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه
۳۹۱	شهری و روستایی
۴۰۹	تفسیر وَاِنْ يَكَادِ
۴۱۱	خر برفت
۴۱۵	حکایت مسجد عاشق‌گش
۴۳۰	قهر و لطف
۴۳۴	گلخن و حمام
۴۳۵	زبان حیوانات
۴۴۳	درک وجدانی
۴۴۵	گوش و زبان

مقدمه

مولانا جلال الدین محمد خراسانی را شاید بتوان مشهورترین و بزرگ‌ترین عارف جهان اسلام نامید. اندیشه‌های ناب او و شیوه‌ی سلوک و نحوه‌ی بیان عرفان و تصوفی که او بنا نهاده قهراً تأثیرگذار بر همه‌ی افرادی است که در جستجوی عرفان ناب و حقایق اسرار معنوی هستند. با آن که ده‌ها شرح و صدها کتاب درباره‌ی او و آثارش نوشته و منتشر گردیده، اما با این همه گذشته از شخصیت مولانا که ناشناخته مانده است اندیشه‌های او نیز چندان شناخته نیست. او خود با صراحت تمام این نکات را بیان کرده و نسبت به ناشناختگی خود اصرار داشته، می‌گوید:

من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بدحالان و خوش حالان شدم
هرکسی از ظنّ خود شد یار من

از درون من نجاست، اسرار من
 سرّ من از ناله‌ی من دور نیست
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست

این ابیات حاکی از شکایت اوست از مردم زمانه که همگام و همکلام او نیستند. ادراکی بایسته از شخصیت و اندیشه‌های ناب او ندارند. با آن که خود را در ظاهر مجالس و مصاحب او می‌دانند و حتّاً گاه اشعار و کلمات او را حفظ می‌کنند و با بیان آن در محافل و مجالس به یکدیگر فخر می‌فروشند ولی واقع آن است که او را نمی‌شناسند و از مقام و منزلتی که دارد چیز زیادی نمی‌دانند.

تاریخ ولادت او، نحوه‌ی سلوک او، کیفیت خلوت‌ها، ریاضت‌ها و اوراد و اذکار او چندان معلوم نیست. چند سالی را که پس از فوت پدر به سفارش لالای پیر، به دمشق رفته و کسب علوم و دانش‌های دینی برای تکمیل معرفت و سلوک نموده، نه نوع کتاب‌ها و درس‌ها و نه حتّاً اساتید او هیچ کدام به درستی معلوم و شناخته شده نیستند. اساساً افرادی مانند مولانا کمتر در چنبره‌ی حواس و ادراک افراد در می‌آیند، شناخت و فهم و درک ایشان و تحمّل نمودن آنان، آن‌هم با وقار و طمأنینه و وسعت و عظمتی که دارند معلوم است که کار هرکسی نیست. تعریف‌ها و تحلیل‌هایی که از او به خصوص در دوران قبل از ورود شمس به قونیه، یعنی سال ۶۴۲ هجری قمری صورت

گرفته چندان جالب به نظر نمی‌رسد، هر چند که پس از آن تاریخ هم بسیاری چیزها در هاله‌ی ابهام باقی مانده است. در همین باره رابطه‌ی مولانا با خود شمس هم مسئله‌دار است که این راقم به تفصیل در کتابی که درباره‌ی شمس برنگاشته از این بابت سخن گفته است و ماجرا را نه آن گونه که گفته‌اند بررسی نموده و نگاهی نو ولی مستند به اسناد و مدارک معتبر در این خصوص ارائه داده است.

مولانا یکی از اولیای الهی است، عارفی ربّانی است، سالکی کامل و صوفی‌ای صافی است، دانای اسرار قرآن است، مفسّر و محدّث است و در دینداری و باورمندی حتّاً به ظاهر و صورت شریعت نیز مردی کامل و متین و استوار است. طریقت و شریعت او چنان در هم پیچیده که نمی‌توان تفکیکی بین آن دو قائل شد و در همین تلاقی است که به کشف حقیقت نائل شده و تأویل آیات و اسرار الهی را راه برده است. مولانا شخصیتی کاملاً منحصر به فرد و استثنایی است. در جهان عرفان و تصوّف چنان که اشارت دادیم شاید مانند او یافت نشود. شوریده‌ای بی‌مانند، سماع‌گری سترگ و چرخنده‌ای شورآفرین است. دستگیری کامل و دانا و توانا، و پیری مجربّ و مسلّط، در اوج دانش و بینش است. او کسی است که حریم شریعت و طریقت را به خوبی می‌شناسد و به تمامی حرمت‌دار آن است. مولانا عارفی است عاشق که در عشق حق تعالی به کمال رسیده و به تعبیر خود، سلوکی را که از خامی تا سوختگی داشته را مرتبه به مرتبه طی کرده و به چیزی که

بایسته و شایسته بوده است رسیده و در این باره به اجمال تمام گفته است:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست
خام بسدم، پخته شدم، سوختم

مولانا راه پر خونی را که در نی نامه بدان اشارت داده است طی کرده و چیزهایی در قوس نزول و صعود خود دیده که خاص اوست و دیگران از آن نصیب و بهره‌ای ندارند. او فرزند عشق است و با عاشقان خویشی و قرابت دارد بر این اساس همه جا هست و هر جا که عشقی هست ارادت به مولانا و عشق به او هم هویدا و آشکار است که نهادم پای در عشقی که بر عشاق سر باشم
منم فرزند عشق جان ولی پیش از پدر باشم

و نیز گفته است:

خویش من آنست که از عشق زاد
خوشر از این خویش و تباریم نیست

و این عشق است که آدمی را پاک و شفاف می‌سازد و او را به اوج می‌برد و در همه جا آشنا می‌گرداند. شهرت مولانا که فراگیر غرب و شرق شده و در هر گوشه‌ای کسی هست که با او انس داشته

باشد و مشتاق دیدارش باشد. همه از عشق است عشقی که به قول خود او اسطرلاب اسرار خداست. باری سخنان مولانا در مثنوی شور و حالی خاص دارد و متانت و وقار کلمات آن، گاه مانع از آن می‌شود که به راحتی بتوان به فهم آن نائل آمد.

مثنوی شاهکار جاودانه‌ی مولانا جلال‌الدین محمد خراسانی است کتابی که به زعم اهل عرفان می‌تواند برای سالکان و مشتاقان حقایق عرفانی در حکم کتابی بالینی محسوب شود. کتابی که محققان و مدققان باید همواره در پیش خود داشته باشند و دم به دم و لحظه به لحظه از آن بهره بگیرند و این رجوع مکرر و رجعت مدام از آن بابت است که هر بار خواننده را به چیزی نو، و فضایی تازه و احساسی نوین می‌کشاند و این همه سبب می‌شود که خواننده هر بار مثنوی را غیر از آنچه بوده، یا خود می‌دیده احساس نماید.

مثنوی صورتی دارد و باطنی، هرچند که باطن زرف آن در همین صورت واقع شده و بی‌یافت این صورت هرگز نمی‌توان باطن آن را دریافت نمود در عین حال ما را ابتدا و ناچار با این صورت باید انسی پیدا شود و تا رابطه‌ای به این صورت برای خواننده حاصل نشود البته که بهره‌ای از باطن آن وجود نخواهد داشت.

صورت مثنوی هم خود برای هر کسی شاید آن جاذبه و کشش را نداشته باشد، برخی از صورت مثنوی خسته می‌شوند و برخی از آن بابت که نمی‌توانند با آن رابطه برقرار نمایند از آن دوری می‌کنند و

برخی هم با همین شنیده‌ها هرگز به خود جرأت و جسارت حضور یافتن در محضر مثنوی که دریایی ژرف و عمیق است نمی‌دهند!

این مثنوی برخلاف ظاهر برخی الفاظش که ساده می‌نماید بسیار سخت و دشوار بوده و در موارد کثیری خواننده را با حدیثی تلخ، به تلخی می‌رساند تا وی را از همه‌ی تلخی‌های این جهانی و آن جهانی که روح را آسیب می‌زند و روان را نابود می‌گرداند فروشوید و به سلامت رساند.

پس برو شیرین و خوش با اختیار
 نه به تلخی و کراهت دزدوار
 ز آن حدیث تلخ می‌گویم تو را
 تا ز تلخی‌ها فرو شویم تو را
 ز آب سرد، انگور افشوده رهد
 سردی و افسردگی بیرون نهد
 تو ز تلخی چون که دل پر خون شوی
 پس ز تلخی‌ها همه بیرون روی

پیش‌های درون مثنوی و رازهای ناگشوده‌ی آن البته که همه را مات و مبهوت و اهل معرفت را متحیر و حیران می‌کند. کشف این رازها نیز بخشی در مثنوی و بخشی هم در دیگر آثار مولانا وجود دارد و اگر کسی مستحق یافت و دریافت آنها باشد البته که مولانا از طریق

همین الفاظ او را راهنمایی و هدایت و به اصطلاح صوفیانه دستگیری خواهد نمود، عمده آن است که این نیاز و اشتیاق در کنار قابلیت و ظرفیت برای مخاطب و خواننده‌ی آثار وی وجود داشته باشد، که اگر این همه در فرد جمع نباشد حقایق، پنهان و سخنگوی زبان می‌گردد.

مستحقّ شرح را، سنگ و کلّوخ
 ناطقی گردد، مشرّح با رُسوخ
 آن نیاز مریمی بوده‌ست و درد
 که چنان طفلی سخن آغاز کرد
 جزو او، بی‌او، برای او بگفت
 جزو جزوت گفت دارد در نهفت
 دست و پا شاهد شوندت ای رهی
 مُنکری را چند دست و پانهی؟
 ورنباشی مستحقّ شرح و گفت
 ناطقه‌ی ناطق تو را دید و بخفت
 هرچه روید، از پی محتاج رُست
 تا بیابد طالبی، چیزی که جُست

به هر روی در کتاب شریف مثنوی در کنار لفظ‌های ساده مفاهیم گسترده و پیچیده‌ای وجود دارد که پاسخگوی هرگونه مسئله‌ای می‌تواند باشد، تا این که هرکسی با چه نیازی و با چه اشتیاقی و هم با چه ظرفیت و قابلیت‌هایی به سوی آن خوان گسترده و کریمانه برود. در

این که در مثنوی همه گونه مسئله‌ای وجود دارد نمی‌توان تردیدی به خود راه داد ولی از این بابت که نصیب هر کسی از این مسائل گسترده و عمیق چیست، باید با دقت و تأمل نگریست. عمده آن است که بدانیم از مولانا چه می‌خواهیم و از مثنوی او چه چیزی را طلب می‌کنیم که او خود در همین کتاب مثنوی گفته است:

ناطق کامل چو خوان پاشی بُود
 خوانش پُر هر گونه‌ی آشی بُود
 که نماند هیچ مهمان بینوا
 هر کسی یابد غذای خود جدا
 همچو قرآن، که به معنی هفت تُوست
 خاص را و عام را مطعم در اوست

اسراری که در مثنوی نهفته است به مانند رازهای جاودانه‌ای است که خموش وار در نی او باقی است و چنانچه بالب دمساز و مشتاقی قرین و عجین نگردد امکان ندارد که چیزی بتوان از آن فهمید!

بالب دمساز خود گر جفتمی
 هم چونی من گفتنی‌ها گفتمی
 هر که او از همزبانی شد جدا
 بی‌زبان شد، گرچه دارد صد نوا
 چون که گل رفت و گلستان در گذشت